

دکتر رابرت ای. پترسون، مسیح‌شناسی، جلسه ۳ مسیح‌شناسی آباء، بخش ۲، منشأ و شورای نیکیه

رابرت پترسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر رابرت پترسون در حال تدریس در مورد مسیح‌شناسی است. این جلسه ۳، مسیح‌شناسی آباء، بخش ۲، منشأ و شورای نیکیه است.

ما با سخنرانی‌هایمان در مورد مسیح‌شناسی، به ویژه مسیح‌شناسی آباء، ادامه می‌دهیم؛ به طور خاص، به منشأ می‌رسیم.

او حدود سال ۱۸۵ میلادی به دنیا آمد و تا سال ۲۵۴ میلادی زندگی کرد، فرزند والدینی مسیحی اهل اسکندریه بود و به عنوان نماینده الهیات شرقی در کلیسا خدمت می‌کرد. پدرش در جریان آزار و اذیت سپتیموس سوروس به شهادت رسید. او کودک خردسالی بود و خود را برای شهادت فدا کرد، اما مادرش با پنهان کردن لباس‌هایش او را مجبور کرد که در خانه بماند.

او که در ۱۸ سالگی متفکری درخشان بود، در مدرسه کلمنت معلم بود و در آنجا کاتکومن‌ها، یعنی داوطلبان غسل تعمید، را آموزش می‌داد. پس از چندین سال انجام این کار، اوريجين خود را کاملاً وقف اداره یک مدرسه فلسفه مسیحی کرد. در آنجا، او برای مسیحیان و غیرمسیحیان سخنرانی می‌کرد و بسیار مشهور شد.

او در سال ۲۳۳ میلادی، مرکز تدریس و نویسندگی خود را به قیصریه منتقل کرد. در طول آزار و اذیت دقیانوس، او تا حدی شکنجه شد که اندکی پس از آزادی از زندان درگذشت. آثار ادبی او بسیار زیاد بود.

او ۸۰۰ رساله نوشت، هگزاپلا را گردآوری کرد، تفاسیر متعددی نوشت، در کتاب «ضد سلسوم» با فیلسوف رومی سلسوس مناظره کرد و الهیات نظام‌مندی به نام دپرنسیپیوس نوشت. او به فلسفه هلنیستی و به‌ویژه نئوپلاتونیسم علاقه‌مند بود و به دلایل مختلف چهره‌ای بحث‌برانگیز بود. با این حال، از نظر تفکر مسیح‌شناسی تثلیثی، بسیاری از متکلمان ارتدکس بعدی، به‌ویژه آتاناسیوس و کاپادوکیایی‌ها، یعنی باسیل و دو گرگوری، بسیار مدیون او بودند.

قابل توجه‌ترین و بحث‌برانگیزترین دستاورد او در تثلیث، آموزه‌ی او در مورد نسل ابدی پسر توسط پدر بود. این آموزه چیز جدیدی نبود، اما برای کتاب «منشأ» برای توضیح روابط بین پدر و پسر مورد استفاده قرار گرفت. او منظور خود از نسل بشر را متمایز می‌کند و استدلال می‌کند که این امر با هیچ عمل بیرونی، یعنی نسل ابدی او، اتفاق نمی‌افتد، بلکه مطابق با ذات خدا و از ابتدا هیچ آغازی جز در خدا ندارد.

بنابراین هیچ نقطه‌ای وجود ندارد که در آن پسر وجود نداشته باشد، یا پدر بدون پسر باشد. پسر به هیچ وجه نمی‌تواند به عنوان یک مخلوق در نظر گرفته شود، برخلاف الهیات متأخر آریوسی. اما مشکلی در درک مبدأ وجود دارد.

او فکر می‌کند که نسل پسر با عمل آزاد اراده پدر رخ می‌دهد، اما اگر کاملاً آزاد باشد، آیا می‌توان فکر کرد که پسر ممکن است چنین نبوده باشد؟ اگر چنین است، آیا این بدان معناست که پسر از جایگاه و جوهره کمتری نسبت به پدر برخوردار است؟ کتاب «منشأ» سعی می‌کند با تأکید بر ویژگی ابدی نسل و اینکه ما نباید این عمل را با اصطلاحات انسانی درک کنیم، از این نتیجه‌گیری اجتناب کند. در کتاب «منشأ»، پدر و پسر دارای وحدت طبیعت هستند و قدرت یکسانی را به اشتراک می‌گذارند، زیرا هیچ تفاوتی بین آنها وجود ندارد. با این حال، کتاب «منشأ» می‌گوید که پسر الوهیت خود را از پدر می‌گیرد، و او آنچه را که کالوین بعداً آموخت، انکار

می‌کند، مبنی بر اینکه پسر «خود خدا» است، خدای خودش، زیرا در کتاب «منشأ» پسر و روح القدس از طریق اشتقاق در الوهیت پدر سهیم هستند.

متأسفانه، در سال‌های بعد، تأکید خاستگاه بر تبعیت پسر و روح، در را برای انکار الوهیت پسر توسط آریایی‌ها باز کرد، اگرچه هدف خاستگاه این نبود. از نظر مسیح‌شناسی، خاستگاه استدلال می‌کرد که وحدت در مسیح از طریق بی‌واسطه بودن روح مسیح بین جسم او و لوگوس حاصل می‌شود. این ایده با اعتقاد غیرکتاب مقدسی خاستگاه به وجود پیشینی روح گره خورده بود و بنابراین در مورد مسیح، یک روح خاص، به دلیل خلوص و فداکاری‌اش، وجود داشت که می‌توانست با لوگوس متحد شود.

سپس خداوند برای آن یک بدن انسانی پاک و غیر فاسد آفرید، که قادر بود جفت روح لوگوس را در بر بگیرد و به آنها اجازه دهد که به عنوان یک انسان رنج بکشند و بمیرند، تا به عنوان یک انسان او را در بر گیرند. پس، از رستاخیز، انسانیت عیسی به گونه‌ای جلال یافت و الوهیت یافت که تأکید بر انسان شدن لوگوس نبود بلکه بر انسان شدن لوگوس بود. در این مرحله، الهیات‌گرایی مبدا مفید نبود، زیرا او در معرض این خطر بود که مسیح را تنها از نظر کمی متفاوت از ما و تنها یک مورد استثنایی از رابطه جهانی کامل با لوگوس جلوه دهد.

علاوه بر این، خاستگاه با در نظر گرفتن روح به عنوان مرکز فعالیت، درمی‌یابد که روی مسیح‌شناسی نسطوری متأخر گشود، که به نظر می‌رسید دلالت بر این دارد که در مسیح نوعی شخصیت دوگانه وجود دارد. در این مرحله از تأملات مسیح‌شناسی، خاستگاه تمایز روشنی بین طبیعت و شخص قائل نشد و بنابراین وحدت مسیح را در شخص پسر قرار نداد، کاری که مسیح‌شناسی متأخر انجام داد. در نتیجه، خاستگاه درمی‌یابد که بدعت‌های بعدی در کلیسا گشود که کلیسا باید آنها را بررسی و رد می‌کرد، و احتمالاً مهم‌ترین بدعت در این افق، بدعت آریانیسم بود، بدعتی که اکنون توجه خود را به آن معطوف می‌کنیم.

شورای نیقیه و آریانیسم. پس از گنوستیسیسم، دومین بدعت بزرگ کلیسا، آریانیسم بود، دیدگاهی که توسط آریوس، کشیشی در اسکندریه، حدود سال‌های ۲۵۶ تا ۳۳۶ ترویج شد و سپس توسط دیگران که موضع مشابهی داشتند، ترویج یافت. آریانیسم توسط شوراهای نیقیه ۳۲۵ و قسطنطنیه ۳۸۱ محکوم شد، اگرچه نفوذ آن تا به امروز همچنان ادامه دارد، همانطور که توسط به اصطلاح شاهدان یهوه نمایندگی می‌شود.

همانند گنوستیسیسم، اگر آریانیسم توسط کلیسا پذیرفته می‌شد، انجیل و ریشه و شاخه ایمان مسیحی را نابود می‌کرد. با این حال، با وجود ماهیت جدی‌اش، آریانیسم به کلیسا کمک کرد تا هویت مسیح را با دقت و پیچیدگی بیشتری تعریف کند. از آنجایی که هیچ دیدگاه یا جنبش الهیاتی در خلاء آغاز نمی‌شود، مهم است که زمینه بزرگتری را که آریانیسم در آن ظهور کرد، مشخص کنیم.

با توجه به بحث قرن سوم و با توجه به کشمکش کلیسا با ایجاد وحدت و تنوع منسجم، به ویژه در رابطه با رابطه پدر و پسر، الگوهای مسیح‌شناسی سلطنتی و لوگوس وزن زیادی پیدا کردند. کسانی که در پی حفظ تغییر جهت (modalism) وحدت خدا در الگوی سلطنت طلب بودند، اگر نه با احتیاط، به سمت وجه‌گرایی دادند. دیگران، تحت تأثیر مسیح‌شناسی لوگوس، اگر نه با احتیاط، به سمت تبعیت هستی‌شناختی تغییر جهت دادند، اما با توجه به جایگاه پایین‌تر نسبت به پسر و روح، وحدت خدا با پدر را حفظ کردند و الوهیت را به پسر و روح‌القدس، همانطور که در اصل تعلیم داده شده بود، اعطا کردند.

بدون شک، این متفکران از روابط بین پدر، پسر و روح در درون الوهیت صحبت می‌کردند، اما این امر منجر به وضعیتی ناپایدار و انفجاری شد. در اواخر قرن سوم، موجه‌گرایی حل شد، اما مسئله‌ی فرودستی حل نشده بود و افرادی مانند آریوس این موضع ناپایدار را اتخاذ کردند، موضعی که هیچ متکلم قبلی به آن نپرداخته بود. آریوس پسر را به یک مخلوق تقلیل داد.

اگرچه او والاترین مخلوق بود، پسر را نخستین مولود پدر می‌دانست، اما وجود ابدی او را از پیش و بنابراین جایگاه برابر با پدر را رد می‌کرد. کلیسا اصرار داشت که چنین دیدگاهی، انکار عیسی کتاب مقدس و آموزه‌های کتاب مقدس در مورد خدا و رستگاری است. در اینجا، به طور خلاصه، خطوط کلی، خطوط اساسی اندیشه آریوس آمده است.

آریوس دغدغه حفظ تعالی خدا و وحدت مطلق او را داشت، که از نظر او هرگونه امکانی را که خدا وجود خود را با شخص دیگری به اشتراک بگذارد، منتفی می‌کرد. در غیر این صورت، وحدت خدا به خطر می‌افتاد. پس چگونه باید رابطه پدر و پسر را تصور کنیم؟ آریوس تأکید کرد که فقط پدر جاودانه است؛ بنابراین، پسر و روح القدس منشأ دارند.

زمانی بود که پسر، به گفته‌ی آریوس، شبیه بقیه‌ی خلقت نبود. پسر از خدا زاده شده بود، که برای آریوس مترادف با آفریده شده است، هرچند او پسر را والاترین موجود در میان تمام موجودات آفریده شده می‌دانست. با توجه به تعالی مطلق خدا، برای آفرینش، خدا ابتدا باید موجودی روحانی می‌آفریند که بتواند به عنوان واسطه، یک شخصیت واسطه، نوعی خالق افلاطونی عمل کند.

در کتاب مقدس، این شخصیت حکمت، تصویر یا کلمه نامیده می‌شد، اما نه به این دلیل که پسر خدا برابر با پدر است یا ذات الهی را به اشتراک می‌گذارد. برای آریوس، پسر صرفاً یک مخلوق است و نه تنها خدای پدر است که الوهیت، کلمه و حکمت واقعی است. ببخشید، فقط خدای پدر است که الوهیت، کلمه و حکمت واقعی است.

دلیل اینکه پسر به عنوان یک مخلوق، کلمه و حکمت نامیده می‌شود این است که او، به لطف و مشارکت، در حکمت خدا سهیم است. همین توضیح در مورد اینکه چرا کتاب مقدس به پسر عنوان تئوس یا خدا را نسبت می‌دهد، ارائه شده است. این کار فقط از طریق قیاس انجام می‌شود.

با توجه به این درک، آریوس آموخت که پسر شایسته پرستش الهی نیست. از نظر او، مسیح مخلوق کامل و ناجی ماست زیرا او دائماً در تعهد خود به خیر رشد می‌کند و بنابراین به عنوان الگویی برای ما عمل می‌کند که چگونه می‌توانیم به کمال برسیم و در الوهیت سهیم شویم، همانطور که او شد. بنابراین، پسر فقط از نظر کمی بزرگتر از ما تلقی می‌شود.

علاوه بر این، آریوس انکار می‌کند که پسر به طور کامل پدر را آشکار می‌کند، زیرا او تنها واسطه خلقت است. همانطور که گرلیمایر با زیرکی از نظر آریوس مشاهده می‌کند، رابطه پدر و پسر صرفاً جنبه دیگری از رابطه خدا و جهان است. و در معرفی او از مسیح، برخلاف آنچه در نقل قول‌های کتاب مقدس می‌بینیم، هیچ چیزی از نجات‌شناسی یا الهیات وحی نمی‌شنویم.

پسر معمولاً به عنوان یک واسطه کیهانی، نقل قول نزدیک، درک می‌شود. اما یک نکته: او یک ناجی الهی نیست که با پذیرفتن طبیعت انسانی ما و انجام هر کاری که برای رهایی ما از ویرانی‌های گناه و مرگ لازم است، به نمایندگی از ما عمل کند. بنابراین، برای آریوس، تجسم، خود-تخلیه خدای پسر برای ما و نجات ما نیست بلکه وسیله‌ای برای تجلیل از پسر آفریده شده است.

در حقیقت، آریانیسم با ارائه مسیح به عنوان یک شخصیت نیمه الهی، پلی بین چندخدایی و توحید است. در نهایت، آریوس ما را با رستگاری‌ای تنها می‌گذارد که نه توسط خود خدا، بلکه توسط دستاوردهای انسانی حاصل می‌شود. آریانیسم از نظر دیدگاه کاملاً بت‌پرستانه و انکار آشکار خدا و مسیح کتاب مقدس است.

نکته‌ی آخری که در مورد آریوس، به ویژه با توجه به اهمیت آن در قرن‌های بعدی، بسیار مهم است، حمایت او از مسیح‌شناسی مبتنی بر لوگوس و جسم یا سارکس است. این عبارت به مسیح‌شناسی‌ای اشاره دارد که، نقل قول، فرض می‌کند لوگوس و جسم مستقیماً در مسیح به هم پیوسته‌اند و مسیح روح انسانی ندارد. یعنی، کلمه‌ی مسیح‌شناسی مبتنی بر جسم می‌گوید که عیسی بدن گرفت اما روح نگرفت؛ کلمه‌ی مسیح‌شناسی مبتنی بر انسان می‌گوید که او بدن و روح انسانی گرفت.

کلمه جسم، بدون روح، کلمه انسان، جسم و روح. با توجه به بدعت آپولیناریایی بعدی، بحث بر سر اینکه آیا مسیح روح انسانی داشته است یا خیر، از اهمیت حیاتی برخوردار است. همانطور که کلسدون بعداً استدلال خواهد کرد، نمی‌توان آموزه کتاب مقدس در مورد مسیح برای بشریت را بدون تأیید متناظر مبنی بر اینکه پسر، روح انسانی را با تمام ظرفیت‌های ذهنی و روانی خود به خود گرفته است، حفظ کرد.

اما همانطور که گریدل‌مایر اشاره می‌کند، آریوس استدلال کرد که لوگوس نخستین آفریده شده، تنها یک بدن انسانی را به خود گرفت و نه یک روح انسانی را. بنابراین، در مسیح، دو طبیعت وجود نداشت، بلکه تنها یک طبیعت مرکب وجود داشت و بنابراین، لوگوس به جسم تبدیل شده است، اما نه انسان، زیرا او هیچ روحی را به خود نگرفت. در نهایت، آریوس ما را با عیسی‌ای تنها می‌گذارد که تطبیق او با کتاب مقدس غیرممکن است.

زیرا عیسی او، هرچند که والامقام باشد، صرفاً موجودی است که شایسته اعتماد و پرستش ما نیست و مطمئناً کسی نیست که بتواند الزامات خود خدا را برآورده کند و ما را از گناه نجات دهد. شورای نیکیه ۳۲۵، اولین شورای بزرگ کلیسای مسیحی و قطعی‌ترین شورا در مورد الوهیت پروردگار ما بود. امپراتور روم کنستانتین، ۳۱۸ اسقف، عمدتاً از شرق، را فراخواند تا در شهر نیکیه گرد هم آیند تا درگیری رو به رشد بین آریوس و حامیانش و اسکندر، اسقف اسکندریه و حامیانش را حل و فصل کنند.

آریایی‌ها که به پیروزی خود اطمینان داشتند، با جسارت بی‌انیه ایمان خود را ارائه دادند، سندی که توسط یوسیبوس نیکومدیا تنظیم شده بود. این بی‌انیه به وضوح الوهیت پسر را انکار می‌کرد، که اکثر اسقف‌ها را متحیر کرد و به شدت رد شد. به جای آن، اسقف‌ها اعتقادنامه‌ای نوشتند که الوهیت کامل مسیح را تأیید می‌کرد و بدین ترتیب آموزه‌های آریوس و کسانی را که آن را تدریس می‌کردند، رد کردند.

دغدغه شورا اعتراف به ایمان به خدای واحد، پدر حقیقی و پسر حقیقی او بود، و بدین ترتیب تأیید می‌کرد که پسر مخلوق نیست. چیز زیادی در مورد روح القدس که بعداً در قسطنطنیه ۳۸۱ نازل شد، گفته نشد. امروزه، آنچه ما اعتقادنامه نیکیه می‌نامیم، در واقع محصول شوراها و قسطنطنیه است، اگرچه بیشتر اعتقادنامه اصلی در دومی حفظ شده است.

اعتقادنامه اول به شرح زیر است: ما به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خالق همه چیزهای دیدنی و نادیدنی، و به خداوند واحد، عیسی مسیح، پسر خدا، مولود به عنوان مولود یگانه از پدر، یعنی از جوهر پدر، خدای خدا، نور نور، خدای حقیقی خدای حقیقی، مولود نه مخلوق، هم ذات با پدر که همه چیز از طریق او به وجود آمد، چه چیزهای آسمان و چه چیزهای زمین، که برای ما انسان‌ها و برای نجات ما فرود آمد و مجسم شد و انسان شد، رنج کشید و روز سوم دوباره برخاست، به آسمان‌ها صعود کرد تا زندگان و مردگان را داوری کند، و به روح القدس ایمان داریم. اما کسانی که می‌گویند زمانی بوده که او وجود نداشته و قبل از تولدش وجود نداشته و از عدم به وجود آمده است، یا کسانی که ادعا می‌کنند پسر خدا از یک هیپوستاز یا اوسیای دیگر است، یا قابل تغییر یا تبدیل است، این‌ها را کلیسای کاتولیک و رسولی محکوم می‌کند. بیایید به برخی از اظهارات اصلی نیکیه نگاهی بیندازیم.

مهم‌ترین آموزه نیکیه، الوهیت کامل پسر بود، چیزی که کلیسا همیشه به آن اعتراف کرده است، اما اکنون با توجه به آریانیسم مورد مناقشه قرار گرفته است. اسقف بارها بر الوهیت پسر مجسم تأکید می‌کرد، اما

متأسفانه نه بدون ابهام که بعداً نیاز به توضیح داشت. با این حال، از نیکیه حداقل چهار تأیید مهم وجود دارد که الوهیت مسیح و هدف از تجسم را برجسته می‌کند.

از پدر است، آموزش داده می‌شود. آتاناسیوس، ousia اولاً، الوهیت پسر در این عبارت که پسر از جوهر اهمیت این اشاره را توضیح می‌دهد. گفتن اینکه پسر از خداست کافی نبود، زیرا آریایی‌ها موافق بودند که همه موجودات از خدا می‌آیند.

، بلکه، اسقف‌ها مجبور بودند از زبانی خارج از کتاب مقدس برای بیان این حقیقت که پسر مخلوق نیست استفاده کنند. اسقف‌ها با گفتن اینکه پسر از جوهر پدر است و سپس با پدر هم‌جوهر است، در واقع می‌گفتند که وجود پسر با وجود پدر یکسان است. با این حال، همانطور که در بالا ذکر شد، در این برهه از شخص، همانطور که در آخرین نفرین، hypostasis طبیعت، و ousia تاریخ، هنوز تمایز روشنی بین نشان داده شده است، ترسیم نشده بود.

به همین دلیل است که برخی نیکیه را به عنوان تأیید وجه‌گرایی تفسیر کردند، که چنین نبود. با این حال، نیم قرن دیگر طول کشید تا این ابهام برطرف شود. دوم، الوهیت پسر در رابطه با پدر نیز در عباراتی که بیان می‌کنند پسر زاده شده است، نه ساخته شده، و به عنوان تنها زاده شده از پدر، آموزش داده شده است.

آریان‌ها تأیید کرده بودند که پدر نامولد و نامخلوق و ابدی است، در حالی که پسر مخلوق و مولود است. نیکیه با تأکید بر اینکه پسر ابدی و نامخلوق است، و بنابراین الوهیت دارد، در حالی که از نظر نسل ابدی پسر، مولود پدر است، مولود است نه مخلوق، اولی را تأیید می‌کند، اما دومی را نه. نیکیه به روشنی می‌گوید: پسر مخلوق نیست و یک رابطه و نظم شخصی ابدی پدر و پسر وجود دارد، موضوعی که باید در تأملات بعدی تثلیثی بسط داده شود.

سوم، در تأیید نیکیه مبنی بر اینکه پسر، خدای حقیقی خدای حقیقی است، خود را از آریانیسم متمایز می‌کرد و الوهیت پسر را آموزش می‌داد. آریان‌ها می‌توانستند بپذیرند که پسر از جانب خداست، اما گفتن اینکه او خدای حقیقی است مستلزم آن است که او از همان ماهیت پدر برخوردار باشد. چهارم، نیکیه همچنین در مورد تجسم در طرح کلی خدا برای نجات ما از گناهانمان بحث می‌کند.

این کتاب از تجسم در کار مسیح برای ما انسان‌ها و نجات ما سخن می‌گوید، و بدین ترتیب، شخص را در کار مسیح، همانطور که کتاب مقدس می‌گوید، ترکیب می‌کند. این کتاب این واقعیت را برجسته می‌کند که اسقف‌ها صرفاً به نظریه‌پردازی آکادمیک علاقه‌ای نداشتند، بلکه به اعتراف به یک پروردگار و ناجی علاقه‌مند بودند که می‌تواند عمیق‌ترین نیاز ما را برآورده کند، یعنی اینکه انسانیت ما را بر خود بگیرد و با ما یکی شود تا ما را از گناهانمان نجات دهد. به عبارت دیگر، هدف نجات‌بخش تجسم، برای درک صحیح هویت مسیح اساسی است.

درک اینکه او کیست، برای تأیید اعمالش بسیار مهم است. شخصیت و اعمال مسیح در کتاب مقدس با هم یکی هستند. ما نمی‌توانیم شخصیت او را جدا از اعمالش به درستی درک کنیم.

ما قطعاً نمی‌توانیم کار او را جدا از کسی که آن را انجام داده است، یعنی شخص او، به درستی درک کنیم. مشکلاتی که نیکیه حل نکرد. شورا به وضوح از الوهیت پسر، عیسی مسیح، پروردگار ما، و از تمایز شخصی پسر از پدر در برابر مودالیسم (طرز تلقین) دفاع کرد.

در واقع، نیکیه اصرار داشت که اگر پسر از همان ماهیت پدر، یعنی هوموسیوس، نباشد، کاملاً خدا نیست. با این حال، نیکیه در مورد چگونگی تطابق همه اینها با هم، و به طور خاص، در مورد نکات زیر، ابهام داشت. اول، نیکیه در استفاده از زبان ابهام داشت.

می‌تواند به معنای یک چیز قائم به فرد مانند ousia اسقف‌های آریان همچنان تأکید داشتند که کلمه یونانی در آن زمان. بنابراین، تأیید اینکه پسر و hypostasis و ousia یک شخص باشد، با توجه به کاربرد مترادف هستند، می‌تواند به این معنی تفسیر شود که آنها در شخص خود یکسان هستند، که homoousios پدر این خود تأییدی بر وجه‌گرایی خواهد بود. نیکیه این را در نظر نداشت زیرا همانطور که دونالد فیرین اشاره می‌کند، استفاده آنها از این کلمه برای تأکید بر برابری و هویت کامل بین پسر و پدر بود.

اما این کلمه مشکل‌ساز شد زیرا برخی می‌ترسیدند که این کلمه به این معنی باشد که پدر و پسر یک شخص واحد هستند، نقل قول نزدیک. تنها پس از نیکیه بود که این کاربرد زبان روشن شد، به طوری که هوموسیوس بر این واقعیت تأکید کرد که هر سه شخص، پدر، پسر و روح القدس، در ذات الهی یکسانی به عنوان خدای واحد حقیقی و زنده وجود دارند یا از آن برخوردارند. دوم، شکی نیست که نیکیه تأیید کرد که پسر از پدر متمایز است، اما به طور کافی توضیح نداد که چگونه این امر می‌تواند در حالی که خدا همچنان یکی است صادق باشد.

قلب مشکل، به وضوح، عدم تمایز قائل شدن بین طبیعت و شخص بود. معانی فنی الهیاتی که در نهایت توسعه یافتند، در بیشتر قرن چهارم مورد استفاده قرار نگرفتند. همانطور که لتوم به ما یادآوری می‌کند، ارجاع این معانی به زمان‌های گذشته، زمانی که آنها به سادگی کاربردی نداشتند، نابهنگام است.

در این برهه از تاریخ، هیچ کلمه‌ای برای توصیف سه‌گانه بودن خدا وجود نداشت که مورد توافق جهانی باشد. تا زمانی که هیپوستازیس، شخص، از اوسیا، طبیعت، جدا نشد، کلیسا نتوانست با وضوح بیشتری بگوید که چگونه این سه شخص ماهیت یکسانی دارند یا از آن برخوردارند، اما با این حال از نظر ویژگی‌ها و روابط شخصی از هم متمایز هستند. سوم، نیکیه به این سوال که آیا مسیح روح انسانی داشته است یا خیر، نپرداخت، چیزی که آریان‌ها آن را انکار می‌کردند.

آناناسیوس، مدافع ارتدکسی نیکیه، حداقل قبل از سال ۳۶۲، در این مورد نظر روشنی نداشت، در حالی که ترتولیان پیش از آن بر وجود روح انسانی مسیح اصرار داشت. مدافعان ارتدکسی، انکار آریوس را به چالش نکشیدند. این احتمالاً به دلیل تمایل آنها به دفاع از الوهیت مسیح بود، با این حال جایگاه روح انسانی مسیح نیاز به تعریف داشت.

تنها پس از انکار آپولیناریوس بود که این موضوع مطرح شد و در شورای کالسدون ۴۵۱، کلیسا به وضوح تأیید کرد که پسر، جسم و روح انسانی را برای خود برگزید. با این حال، صرف نظر از مشکلاتی که نیکیه در پاسخ به بدعت‌های مختلف و دست و پنجه نرم کردن با سوالات مشروع مطرح شده توسط کتاب مقدس، حل نشده باقی گذاشت، اعتراف ارتدکس کلیسا با وضوح و دقت الهیاتی بیشتری شروع به ظهور کرد. بین نیکیه و کالسدون، وحدت حتی بیشتری پدیدار می‌شد، موضوعی که در ادامه در خلاصه‌ای از مسیح‌شناسی آباء به آن خواهیم پرداخت.

مسیح‌شناسی از نیکیه تا کالسدون، ظهور ارتدکس. سال‌های بین نیکیه ۳۲۵ و شورای قسطنطنیه ۳۸۱ سال‌های مهمی برای توسعه تثلیث‌گرایی و مسیح‌شناسی بودند. اگرچه اعتقادنامه نیکیه آموزه رسمی کلیسا بود، اما نفوذ آریانیسم ادامه یافت و تعدادی از مسائل زبان‌شناختی و الهیاتی نیاز به حل و فصل داشتند.

، ایجاد یک واژگان مشترک الهیاتی که تمایز حیاتی بین طبیعت و شخص را برقرار کند، زمان بر بود. همچنین برای بیان شخصیت پسر و روح القدس به عنوان موجوداتی متمایز از پدر، در عین حال با همان ماهیت یکسان، به کار بیشتری نیاز بود. برای پیچیده‌تر کردن مسائل، دولت شروع به ایفای نقش بزرگتری در اختلافات الهیاتی کرد، همانطور که از کشمکش‌های ناگوار الکلنگی بین امپراتورانی که یا ارتدکس یا نسخه‌ای از الهیات آریایی را تأیید می‌کردند، مشهود است.

در این دوران، نقش آتاناسیوس و سه متکلم کاپادوکیایی قابل توجه بود، زیرا آنها به شفاف‌سازی و مفهوم‌سازی ارتدوکسی تثلیثی کمک کردند که راه را برای قسطنطنیه هموار کرد و پایه و اساس شورای کالسدون ۴۵۱ و تدوین مسیح‌شناسی آن را بنا نهاد. برای آماده‌سازی زمینه بحث در مورد شورای کالسدون و ادامه بررسی توجیه الهیاتی برای مسیح‌شناسی ارتدوکسی، اجازه دهید در سه مرحله به این دوره مهم بپردازیم ابتدا، سه تحول الهیاتی بین نیکیه و کالسدون را که برای ارتدوکسی تثلیثی و مسیح‌شناسی اساسی بودند، شرح خواهیم داد.

مسیح‌شناسی کاذب را شرح خواهیم داد که همگی به کلیسا کمک کردند تا تفکر خود را در مورد مسیح در کالسدون متبلور کند. درست است، مسیح‌شناسی‌های کاذب به کلیسا در مشیت الهی کمک کردند، زیرا همانطور که قبلاً گفتیم، بخش عمده‌ای از مسیح‌شناسی از نظر تاریخی، الهیات بحث‌برانگیز بوده است سوم، به کالسدون خواهیم پرداخت و اهمیت آن را برای ظهور ارتدوکسی بررسی خواهیم کرد، و همچنین به برخی از مسائلی که برای توسعه بیشتر مسیح‌شناسی پس از کالسدونی حل نشده باقی مانده است، خواهیم پرداخت.

از نیکیه تا کالسدونی، تحول الهیاتی بسیار مهم. در این مدت، سه تحول الهیاتی رخ داد که کلیسا را در بحث تثلیث و مسیح‌شناسی به جلو پرتاب کرد. اول، در شورای کلیسای اسکندریه ۳۶۲، کلیسا سرانجام در مورد تمایز طبیعت-شخص به وضوح اصطلاحی دست یافت.

دوم، کلیسا به وضوح بیان کرد که موضوع یا شخص تجسم خدا، پسر، به عنوان یک انسان بر روی زمین زندگی می‌کند و نه انسانی که صرفاً پسر در او ساکن است. یعنی، موضوع یا شخص تجسم، خدای پسر است، که به عنوان یک انسان بر روی زمین زندگی می‌کند و نه یک انسان که صرفاً پسر در او ساکن است. سوم کلیسا تأیید کرد که پسر، جسم و روح انسانی را برای خود اختیار کرد، و بدین ترتیب بر مسیح‌شناسی کلمه انسان در مقابل کلمه جسم اصرار ورزید.

و اکنون به این سه موضوع خواهیم پرداخت. تحولات در تمایز طبیعت-شخص. از آنجایی که بدعت، کلیسا را به سمت شفافیت زبانی و مفهومی بیشتری سوق داد، آتاناسیوس و متکلمان کاپادوکیایی اغلب به خاطر دستیابی به شفافیت در تمایز طبیعت-شخص مورد تقدیر قرار می‌گیرند، اگرچه ترتولیان و دیگران پیش از یک قرن پیش از او این تمایز را به کار گرفته بودند.

در مورد آتاناسیوس، حدود سال‌های ۲۹۵ تا ۳۷۳، می‌توان گفت که او چهره‌ای محوری در دفاع از الهیات طرفدار نیکیه، به ویژه الوهیت مسیح، بود. آتاناسیوس، اسقف اعظم و پاتریارک اسکندریه، تقریباً یک سوم از ۴۵ سال خدمت خود به عنوان اسقف را به دلیل مخالفت امپراتوری در تبعید گذراند. مخالفانش او را مردی انعطاف‌ناپذیر، متعصب و تکرار می‌دانستند.

اما در حقیقت، او یک قهرمان ایمان بود. پس از اینکه در سال ۳۲۸ به عنوان اسقف اسکندریه منصوب شد، با مخالفت‌هایی در دو جبهه اصلی الهیاتی روبرو شد: مُدالیسم و آریانیسم. در مقابل مارسلوس اهل انکیرا، که به دلیل سردرگمی اصطلاحی بین هیپوستازیس و اوسیا، به نیکیه متوسل شد تا از مُدالیسم دفاع کند، آتاناسیوس از تمایز پدر از پسر، اما در عین حال از الوهیت کامل پسر دفاع کرد.

او در مخالفت با آریانیسم و انواع آن، از برابری و الوهیت کامل پسر با پدر دفاع کرد. آتاناسیوس اصرار داشت که اگر پسر واقعاً خدا نباشد، آموزه‌های خاص کتاب مقدس نادرست است. برای مثال، تأیید اینکه پسر وحی کامل خداست، او کار الهی رستگاری را انجام می‌دهد، او را باید پرستید و ما با ایمان با او متحد می‌شویم، نادرست خواهد بود.

پسر فقط یک مخلوق باشد، همه این حقایق غیرممکن هستند. همانطور که رابرت لتهام اشاره می‌کند، نکته بسیار مهم در استدلال‌های آتاناسیوس این است که چگونه آتاناسیوس از روابط اقتصادی بین اشخاص الهی به روابط قریب‌الوقوع ابدی حرکت می‌کند. او به روابط پدر، پسر و روح‌القدس با یکدیگر در خلقت، مشیت و رستگاری می‌پردازد.

او از آن روابط رو به عقب به روابط ابدی بین پدر، پسر و روح استدلال می‌کند. آتاناسیوس اصرار داشت که شناخت خدای سه‌گانه و رستگاری که دریافت می‌کنیم، از طریق پسر حاصل می‌شود، به طوری که هر آنچه در پدر است در پسر نیز هست و هر آنچه پدر دارد، پسر نیز دارد. از آنجایی که پدر مخلوق نیست، پسر نیز مخلوق نیست.

در عوض، باید پسر را بدون آغاز و در رابطه‌ای ابدی با پدر تصور کرد. همچنین، آتاناسیوس وحدت اشخاص را بر اساس سکونت متقابل پدر، پسر و روح در یکدیگر تصور می‌کرد که بعدها پری‌کورسیس نامیده شد. پدر، پسر و روح‌القدس متقابلاً در یکدیگر ساکن هستند.

آنها متقابلاً در یکدیگر هستند. آنها در یکدیگر ساکن هستند، همانطور که فقط خدا می‌تواند انجام دهد. البته این دلیلی برای تثلیث و برابری اشخاص است.

عیسی در یوحنا ۱۴ به این موضوع، حداقل در مورد رابطه پدر و پسر، اشاره می‌کند، وقتی می‌گوید، آیا نمی‌فهمی، توماس، که من در پدر هستم و پدر در من است؟ معمولاً، روح‌القدس پس از پنتیکاست است. اما الهیات سیستماتیک می‌گوید یوحنا نمی‌گوید که پدر، پسر و روح‌القدس متقابلاً در یکدیگر ساکن هستند می‌گوید پدر و پسر این کار را می‌کنند، اما این نه تنها یک حرکت منطقی، بلکه یک حرکت الهیاتی صحیح است، که بگویم مفهوم آن این است که پدر، پسر و روح‌القدس متقابلاً در یکدیگر ساکن هستند. به این ترتیب آتاناسیوس یک دستگاه مفهومی ارائه می‌دهد تا به کلیسا کمک کند تا در مورد وحدت ذات الهی و تمایزات بین اشخاص الهی فکر کند.

لِتِم همچنین سهم آتاناسیوس را به این شکل بیان می‌کند. توضیحات او در مورد الوهیت پسر و روح در وجود واحد خدا و روابط این سه در پیوستگی متقابلشان، پیشرفت‌های چشمگیری در درک و نقاط عطف بزرگی در مسیر رسیدن به دیدگاهی دقیق‌تر از تثلیث و در نتیجه مسیح‌شناسی بود. در کنار سهم آتاناسیوس، کار سه متکلم کاپادوکیایی نیز وجود داشت که به ایجاد وضوح مفهومی بیشتر در رابطه با تمایز طبیعت-شخص کمک کردند. باسیل قیصریه ۳۲۹-۳۷۹، گرگوری نازیانوس ۳۲۹-۳۹۰، و گرگوری نیسا ۳۳۵-۳۹۵.

این مردان با تأکید بر الوهیت کامل پسر و روح‌القدس، از جمله تمایزات شخصی ابدی آنها از پدر، قویاً برهوموسیوس تأکید کردند. تلاش‌های آنها در کنار آتاناسیوس به کلیسا کمک کرد تا با اثبات دو نکته‌ی حیاتی تمایز طبیعت-شخص را برقرار کند. اول، آنها تعلیم دادند که خدا در ذات خود یکی است، وحدت دارد، نه صرفاً یکنواختی، که خود را به عنوان دارنده یک اراده، یک فعالیت و یک جلال واحد آشکار می‌کند.

هر سه شخص، پدر، پسر و روح، در ذات الهی وجود دارند و به طور مساوی از صفات الهی یکسانی برخوردارند، نه به عنوان سه موجود جداگانه، بلکه به عنوان خدای واحد حقیقی و زنده. وقتی به ذات الهی

فکر می‌کنیم، به یک دسته کلی که هر یک از اشخاص به آن تعلق دارند، تعلق ندارد، همانطور که نژاد بشر گونه‌ای است که هر فرد انسانی به آن تعلق دارد. در مورد انسان‌ها، انسانیت با تعداد خاصی از انسان‌ها و حتی با همه انسان‌های موجود در هر زمان معین یکسان نیست.

در مقابل، همانطور که براون اشاره می‌کند، ذات الهی با خدا یکسان است و در سه شخص و فقط در آنها وجود دارد. اشخاص الهی متمایز هستند، اما نمی‌توان آنها را از الوهیت یا از یکدیگر جدا کرد. بنابراین، پدر، پسر و روح القدس از نظر ذات یکسان هستند.

آنها یک خدا هستند. یا همانطور که لتهام خلاصه می‌کند، نقل قول، از این نتیجه می‌شود که یک موجود الهی یکسان بین پدر، پسر و روح القدس مشترک است. هر سه شخص از یک جوهر هستند.

آنها هم‌جوهر هستند. هر سه از یک ذات، هوموسیوس، هستند. تنها یک ذات یا وجود خدا وجود دارد که هر سه شخص کاملاً در آن مشترک هستند.

دوم، این خدای واحد، مجموعه‌ای متکثر، یا به عبارت بهتر، تثلیثی از اقنوم‌ها یا اشخاص است. از آنجا که خداوند با اراده‌ای واحد نسبت به جهان خلقت عمل می‌کند، مشاهده تمایزات شخصی آنها تنها از طریق «خودافشاگری خداوند در کتاب مقدس و از طریق اعمال بیرونی یا اقتصادی آنها، یعنی «عمل به خارج»، امکان‌پذیر است. کاپادوکیایی‌ها در تفکر در مورد روابط درونی یا قریب‌الوقوع شخص الهی، «عمل به داخل» و از کتاب مقدس را به صورت قیاسی به کار گرفتند و اقنوم‌های شخصی الوهیت را با صحبت از روابط بین آنها و ویژگی‌های هر شخص، متمایز کردند.

اگر بخواهید، می‌توان به پی‌اچ‌اچ بودن یا نامولد بودن اشاره کرد. پدر، مولود بودن یا نسل، پسر، و سلسله روح، در عین حال اصرار دارد که هر سه شخص دارای طبیعت و ویژگی‌های یکسانی هستند. دونالد فیرین این را اینگونه توضیح می‌دهد، نقل قول می‌کند، پسر توسط پدر متولد شده است و روح از پدر ناشی می‌شود.

به عبارت دیگر، رابطه بین پسر و پدر با رابطه بین روح القدس و پدر یکسان نیست، اگرچه هر سه شخص دارای ویژگی‌های یکسانی هستند (نقل قول نزدیک). (بنابراین، هر سه شخص به طور مساوی دارای ویژگی‌های یکسانی هستند و در طبیعت الهی یکسانی در ارتباط و اتحاد قرار دارند، اما پدر، پسر و روح القدس به دلیل ویژگی‌های شخصی منحصر به فرد و روابطشان با یکدیگر از یکدیگر متمایز هستند. هر یک از این اشخاص خدا هستند و با یکدیگر برابرند، بنابراین هرگونه نشانه‌ای از سلطه‌گرایی که قبلاً کلیسا را آزار داده بود، از بین می‌رود.

بین اشخاص وجود دارد که در عبارت «از پدر تا پسر به وسیله روح، taxus با این حال، یک نظم، یا القدس» حفظ شده است. روابط را نمی‌توان معکوس کرد و به تمایز افراد از یکدیگر کمک می‌کند. بر اساس این تمایزات مفهومی، کلیسا توانست وضوح الهیاتی بهتری به آموزه تثلیث ببخشد، همانطور که در شورای قسطنطنیه در سال ۳۸۱ میلادی مشهود است.

این شورا نتیجه نهایی مجادلات آریوسی بود و با رد همه اشکال وابستگی‌گرایی، از جمله آریوسی‌گرایی و وجه‌گرایی، و با بازنویسی اعتقادنامه نیقیه به گونه‌ای که شامل ماده سومی درباره روح القدس و کلیسا باشد تلاش‌های آتاناسیوس و سه متکلم کاپادوکیایی را به اوج خود رساند. این شورا تأکید کرد که خدا یک موجود است، اما این خدای واحد از ازل از سه شخص متمایز تشکیل شده است. هر یک از این اشخاص کاملاً در و هر شخص، homoousios، یک ذات الهی یکسان سهیم هستند و بنابراین دارای ماهیت یکسانی هستند. به خودی خود خداست.

علاوه بر این، کلیسا برای توضیح چگونگی امکان چنین هویت عددی بین سه شخص مجزا، با الهام از یوحنا آیات ۱۰ و ۱۱، بر بینش‌های آتاناسیوس و کاپادوکیایی‌ها تکیه کرد و با تأمل در این راز شگفت‌انگیز، آن را ۱۴ مطرح نمود. من در پدر هستم و پدر در من است. این همان ایده پری کورسیس یا هم‌ذات‌پنداری است.

کلیسا استدلال می‌کرد که در درون یک الوهیت، این سه شخص با یکدیگر مشترک هستند و در یکدیگر نفوذ می‌کنند. از نظر زمانی، پری کورسیس به این معنی است که پدر، پسر و روح‌القدس یک زمان یا یک ابدیت را اشغال و پر می‌کنند. هر یک از آنها بی‌مبدأ، آگنتوس، بی‌پایان و ابدی است.

از نظر مکانی، به این معنی است که هر شخص و همه اشخاص با هم، فضای یکسانی را اشغال و پر می‌کنند. هر کس در همه جا حاضر است در حالی که با دیگران اشتباه گرفته نمی‌شود. هر کس، بیکرانی را پر می‌کند.

فراتر از این، هر یک دیگری را در بر می‌گیرد. هر یک در دیگری ساکن است. هر یک در دیگری نفوذ می‌کند.

هر شرط، نحوه وجود دیگری را مشروط می‌کند. هیچ کدام، حتی پدر، بدون آن دو شرط، آن چیزی که هست، نخواهد بود. کلیسا همواره اذعان داشته است که تلاش برای توضیح تثلیث، و به‌ویژه وحدت روابط شخصی بین تثلیثی، دشوار است، زیرا در تجربه بشری، هیچ قیاسی برای آن وجود ندارد.

برخی به رابطه ازدواج متوسل می‌شوند، اما حتی در اینجا نیز این رابطه موفق نیست، زیرا در وجود خدا همانطور که مک‌لئود اشاره می‌کند، هیچ مانع فیزیکی یا ذهنی برای هماهنگی کامل وجود ندارد، زیرا شخصیت‌های الهی دارای ماهیت یکسانی هستند. همانطور که خدا خود را آشکار می‌کند و در جهان عمل می‌کند، چه در خلقت، چه در مشیت الهی یا رستگاری، خود را آشکار می‌کند و به عنوان خدای واحد عمل می‌کند. با این حال، خدای واحدی که خود را آشکار می‌کند و در این جهان عمل می‌کند، سه‌گانه است زیرا هر سه شخص در یک ماهیت واحد با هم مشترک هستند.

هیچ عملی از یک شخص وجود ندارد که شامل عمل دیگران نباشد، همانطور که هیچ رابطه‌ای با ذات خدا جدا از رابطه با اشخاص وجود ندارد. با این حال، از آنجا که اشخاص متمایز هستند، حتی اگر اعمال خدای سه‌گانه برای هر سه مشترک باشد، هر شخص به یک شکل عمل نمی‌کند. همانطور که مک‌لئود می‌گوید: خدای سه‌گانه می‌آفریند، اما پدر، پدر خود، پسر را به عنوان پسر یا لوگوس و روح را به عنوان روح می‌آفریند.» «هر کدام به روش مناسب خود عمل می‌کنند».

همین را می‌توان در مورد همه اعمال خدا، به ویژه رستگاری، گفت.

پدر با فرستادن پسرش، پدرش را نجات می‌دهد. پسر با تجسم یافتن، نمایندگی قوم خود در زندگی و مرگش، و جانشینی خود بر روی صلیب برای نجات ما، نجات می‌دهد. روح با به کار بستن کار پسر در ما، به گونه‌ای که کل الوهیت سه‌گانه، تمام جلال و ستایش را دریافت کند، نجات می‌دهد.

چرا این بحث برای مسیح‌شناسی مهم است؟ به همین دلیل، تا زمانی که کلیسا در مورد این مسائل به وضوح مفهومی دست نیافت، توسعه مسیح‌شناسی نمی‌توانست ادامه یابد. پس از کالسدون، تدوین تثلیث بر پایه محکم‌تری نسبت به گذشته در تاریخ کلیسا قرار گرفت. هنگامی که در اینجا توافق حاصل شد، و به ویژه در تمایز حیاتی طبیعت-شخص، تأملات مسیح‌شناسی دقیق‌تری می‌توانست صورت گیرد.

در این زمان، آریانیسم شکست خورده بود و دیگر الوهیت مسیح مورد بحث نبود. اکنون، کلیسا باید با این موضوع دست و پنجه نرم می‌کرد که چگونه انسانیت و الوهیت مسیح را با هم مرتبط کند و چگونه وحدت

شخصیت مسیح را درک کند. علاوه بر این، در این زمان بود که خطوط رسمی بحث مشخص شد، به طوری که حتی در دوره‌های بعدی تاریخ کلیسا، مردم همچنان در چارچوب این پارامترهای اساسی باقی ماندند.

در واقع، به نظر می‌رسد که قرن‌های بعدی صرفاً پاورقی‌های دوره‌ای به بحث قبلی اضافه می‌کنند و از دیدگاه‌های قبلی در برابر انکارهای فعلی ارتدکس دفاع می‌کنند. بعد از... در سخنرانی بعدی‌مان، در مورد تفکر واضح در مورد موضوع یا شخص تجسم صحبت خواهیم کرد و تجسم را در چارچوب کلمه-انسان در مقابل کلمه-جسم درک خواهیم کرد و سپس از نیقیه به کالسدون خواهیم رفت.

این دکتر رابرت پترسون در تدریس خود در مورد مسیح‌شناسی است. این جلسه ۳، مسیح‌شناسی آباء، بخش منشأ و شورای نیقیه است، ۲.